بزرگان حسن خط و خوشنویسان

تقی زاده تبریزی

تاریخ چنین اظهار و کشف اسرار نموده که در جامه‏ی بزرگ اسلامی از روی ترقیات.ایام و خجسته اقدامات مخترعین بنام،از اصلی خط کوفی«خط متکسر و بی‏نقطه» رسم خط املا و انشا در همه جا پیدا شده.

نخست ثلث بعد نسخ و از نسخ و تعلیق.نستعلیق و ریز و سپس جالب شکسته، هنرهای عالی هنر وران اکثریت و رسمیت یافته.

در اصلاح خواندن خطوط نباید ارزش بی‏پایان واضع اعرابرا(حرکه‏ها)از نظر بزرگداشت مادون هنر ایجاد خط در نظر گرفت.هنر نهایت فرخنده و بر جسته بوده استاد ازل به کلک در بیز ملاحسین اهل تبریز است.خواجه میر علی هنر ور تبریزی نیز در پیشرفت‏ خط نستعلیق،مقام عالی استادی داشته است.

در نوشته‏ی زیبای نستعلیقی،مرحوم میر عماد استاد تمام هنر بیمانند عامل موثر شایسته‏ای بوده و میر هنر ور را در این خط رو حنواز«نگاره‏ی زیبا»استاد،ملاحسین‏ تبریزی بود.

همشهری گرامی ما چون استعداد و نبوغ شاگرد جوانش را مشاهده نمود،از روی‏ علاقه و هواخواهی خط مطبوع و شیوای میر را بوسیده.

در واقع مبهوت و در حیرت شده که آیا چه نفس الهام بخش در«میر»دمیده شده که‏ برای این‏چنین مقام مافوق حسن خط به احسن خط رسیده و عمده نظر این است که این فن‏ شریف و فرح بخش در تبریز ایجاد و اختراع گشته و بظهور آورندهء پرافتخار همان ملاحسین‏ و خواجه میر علی بوده‏اند مع الاسف تاریخ بخصوص هر دو بدست نیامد.

چون اینجا جایگاه احترام و بر سر تیپ صفوف خط سلام است،این است که‏ از میرعماد استاد کل مینویسیم و میگوئیم تا همه دلشاد وشاد کام شوند و باید گفت و نوشت‏ میر واضع و صانع تکامل وزیبائی خط است بخصوص خط نستعلیق.

در موزه‏های شرقی و غرب آثار گرانبهای او را شاهان جهان و بزرگان قوم چون روح‏ بجان عزیز دارند و بسیار قابل توجه و گرامی می‏شمارند.

افسوس که آن هنرمند ارجمند در ششدر خونین سیاست افتاد که بر جای نوازش از میر بسی زشت و ننگین نمایش دادند.

میر مرحوم در سفر اسلامبول احساس میکند که در دربار آل عثمان(عثمان افندی که ریشه و مبتکر آن سلسله است نه عثمان خلیفه ثالث)بر علیه شیعیان جعل احادیث و نفاق انگیزی می‏نمایند.

روی این حس شریف که آنقدر مردم دوست بوده و نمیخواسته گزندی به شیعه برسد یا نقاضت بین دولت عثمانی و دولت ایران ادامه یابد،اثر آن عمل نکوهیده را بسود اجانب‏ (خاصه روس و انگلیس)دانسته و رگ حمیت میر مرحوم را سخت تکان می‏دهد.

مخصوصا در این باره با رجال دربار باب عالی مسامره و کشف راز پیش می‏گیرد و به ثبوت میرساند که نتیجه این دسیسه‏ها بدشمنان ما فائده‏ی سیاسی دارد.

بدبختانه پس از بازگشت استاد با وجدان از اسلامبول مستقیما با شخص شاه عباس کبیر ملاقات خصوصی بعمل آورد و از تولید ضدیت بوسیله‏ی ایجاد اختلاف مذهب میان مسلمانان‏ محاورات سری بنمود مع الاسف سیاست خدا ناشناس مانند مثل مشهور«از قضا اسکنجبین‏ صفر افزود»بجای حسن نتیجه سوء بخشید.دربار غافل صفویه و قاجاریه و آعثمان،غافل از اینکه آن سیاست اختلاف عقیده را پرورش دادن بالاخره دست آویز بزرگ برای شکستن و جان هم انداختن دولتین اسلامی برای روس و انگلیس شد در عین حال سیاست صفویه اجازه‏ تصفیه نداده!

از آن بعد با میر مرحوم بنای بدرفتاری پیش آورده و با قطع هزینه‏ی معاش و با بی‏اعتنائی‏ها بوسیله‏ی پاره‏ای از شاگردان پست خود استاد،ناراحتی و دلشکستگی او را بوجود آورده‏اند!

میر مرحوم بزبان اشعار آبدار شکایت از کم لطفی شاه و شدت اهانت بدجنسان بخود شاه عباس نموده و لاکن موثر واقع نشده بالاخره نصف شبی هولناک بمباشرت چند نفر ناشناس‏ از خانه‏اش بیرون کشیده و با کارد شقاوت آنچنان نابغه‏ی بهترین هنرهای زیبای کشور را از پای درآورده و پیکر شریفش را پاره پاره و غرق خون در کوچه افکنده و ناپدید شده‏اند! موقع خروج از منزل فرزندش سید ابراهیم خواسته که همراهی کند نگذاشته‏اند پس‏ از آگاهی همگانی یکی از دست پرورده‏های با وفایش بامورات بخاک سپاردن مباشرت نموده‏ و خانواده‏اش از بسیاری وحشت خطر دیگر نتوانسته‏اند در اصفهان اقامت نمایند ناچارا بوطن اصلیشان قزوین بازگشت نموده‏اند.

تاریخ شهادت در سال هزار و سی و دو هجری قمری است با قرار خودش فرموده که در ظرف سه سال شش دفعه سر تراشیدم که از کثرت مشق فرصت تحلیق و تزلیق نداشتم و این‏ قطعه هم از میر است:

جواهری که بمدح تو نظم میکردم‏ بدل شد از خنکی تو سرد چون ژاله‏ چه سودم از یدییضا چو تو نمیدانی‏ بیان حجه موساز بانگ گوساله‏ یکی از این حرکتهات این بود که همی‏ فرو بری بزمین نام نیک صد ساله

هرچند درد دل آنمرحوم بچند اشعار دلسوز شهرت دارد ولی آن شکوائیه‏ی منظوم‏ را بشخص بزرگ دیگری هم نسبت داده‏اند از قضا متناسب با وضعیت دو می‏دارد چون میر مرحوم‏ ببخارا سفر نکرده،تراوش افکاربث الشکوای میر در آخر این مجموعه بنظر دقیق مطالعه‏ کنندگان میرسد در همین قطعه‏ی بالا اشارات تأثرآوری هست که از شاه عباس گلایه می‏کند و قاتلین او را نیز پی‏گرد ننمودند.می‏گویند روز بعد از کشته شدنش به خواب پسرش‏ می‏آید و می‏گوید:انگشت کوچک دستم بر اثر ضربت قمه توی راه آب افتاده آن را بیاورید در کنار قبرم دفن کنید،همانکار را می‏کنند.